

جواب میگفتم و در حدیث ام ابی اده که پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد و فرمود آنحضرت من شمرده بودم حکم
 آنرا اکنون که مرفوع و کثوف شد بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت و از سفر برگشت
 بقافل از قریش که غلبه بر داشته بودند و صدی دو خواره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون بر شستن مقابل آن
 آوردند شتر سفید و بگرفت پس گرد آورد آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردم بر ایشان گفتند که
 این آوز محمد است که می آید پس آمد آنحضرت قبیل بیج و خبر داد قوم را با آنچه دید فرمود نشانه اش آنست که گفتم
 شتر آن شما که در غلای نجای آمدند و کم کردند شتر را پس گرد آورد آنرا فلان مرد پیش آمد قافل را شتر سیاه و سفید
 رنگ که بروی پلاس سیاه است و دو خواره فلان رفدا اینجا می رسند چون آنروز آمد و فرسیدند قوم مشرف شدند
 و انتظار بردند و در گرفت و گویی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافل رسید بدان وجهی که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و سکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
 روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و صبر کرده
 نگاه داشته شد آفتاب پس قدم آوردند و وصل اختلاف کرده اند قد یاد حدیث از صحابه و تابعین و من
 بعدیم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود دیگر را در شب مواج و عاتشه و بعضی از صحابه و سلف
 در جانب نفعی از بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت بر عاتشه را ای مادر من آیا دیدید محمد علیه السلام پروردگار خود را
 پس گفت عاتشه تحقیق بر خاست موسی بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار
 خود را پس تحقیق دروغ گفت بعد از آن از عاتشه پرسیدند که آیا دیدید که الما بصار و یو یویرک اللابله بنو اللطیف الخیر در روایت مسروق
 که گفت عاتشه رضی الله عنهما من حدیثان محمد ارامی ربه قدا حکم القره و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عا
 رضی الله عنهما نفعی نکرده و قبح روایت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بودند که سبک و آنرا و اعتماد کرده و گویا
 ازین آیه و تحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قول را و مخالفت کنند آنرا غیر از صحابه
 نبشده آن قول محبت با اتفاق و آیت و آیات است و احکام احض است از رویه و لازم نمی آید از نفعی آن نفعی است
 او را که موافقت حقیقه است این نفعی است چنانکه کسی فرماید ما حدیث حقیقه و کنه ما هیست آن نیکند و بعضی گفته اند
 که او را که احاطت است و از عدم احاطت عدم روایت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم
 نمی آید و در حدیث صحیح آمده لایحه شمار علیک انت کما لا اثبت علی نفسک و لازم نمی آید ازین عدم ثبوت این حدیث
 رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقولست ازین جمله که گفته فرستاد ابن عباس که آیا دیدید محمد علیه

و وصل روایت آنحضرت بر آنرا که در حدیث صحیح است

پروردگار خود را گفت این عباس نعم و گفت و خداست عالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی
 علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
 خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است این خرمیه از عروه بن
 اطرخیز که اثبات و جزم کرده است بان کتب چهار روز هری و سمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم
 از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید حضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت هو نورانی که بین
 راه یعنی وی نور است چگونه بنیم او را و این حدیث معارض است بانکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نوح
 و امام همام نیز اثبات رویت منقول است و بوی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه خیر دفع کنیم
 بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رایت بنی و قول پیغمبر اکبر است از قول عائشه و حکایت کرده است
 نقاش از امام احمد که گفت من میگویم بحديث ابن عباس آه ماه چندان گفت که مقطع شد نفس او پرسیدند
 از ابو هریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقع رفته
 و گفته اند که جزم میکنم هیچ جانب اثبات و نه منعی و قوی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست
 و نهایت آنچه استدلال کرده اند بان هر دو طائفه طواغیر متعارضه است قابل تاویل نیست مسأله از عملیات که انکار
 در آن با دله طینه بلکه از مقدمات است و کفایت کرده نشود و روی مگر تعطیلات و الله اعلم و قومی بر آنند که دیدن
 نه چشم و مراد دیدن بدل از علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجهی حاصل بود بلکه مراد آنست که حقیقت
 سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کذا قیل پس دانستن بدل دیگر است و دیدن بدل دیگر
 باین تطبیق میکنند و قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس ظاهر در آنست که اختلاف در دیدن چشم است
 نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد و الله اعلم بحقیقه الحال ایله المرجع و المال گفت بنده مسکین حقیقت
 بن سید الدین خصه الله بزرگ الصدیق و الباقین که کلام علما نظر بدلائل و اخبار و آثار همچنانست که مذکور شد
 اما این مقدار علمیان میکنند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی علیه و آله و سلم که هیچ یکی از ایشان
 را در اینجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری بود که با او گنجایش آن مقام نه پس عجیب است که در این مقام بیرون در جلوت
 خاص در آنند و با علی مطلب و اقصی مراتب که دیدار است مشرف نگردانند و آنحضرت با معنی رضی باشد که
 بحال بندگی و ادب سلطنت کبریای حق برین آرد که سلال بتواند کرد و از ذوق کلام مست گفته انبیاء نماید و طاعت
 نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبت است که وی با جناب من وارد کجا میگرد که مجابی در بیان مانده

۹۰

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب سوال و انبساط شد گاهی ناخواسته میدید
 و اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب بازماند و بیوش شد
 و پدیدانچه دل تنگانی جزای شتابی و بیتابی بود تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بحیث آن بود که هنوز سید
 المصوبین صلی الله علیه و آله وسلم ندیده و بایند دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبد و بیند و علماء خود همه
 متفق اند بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج در حقیقت از عالم آخرت است
 و هر چه در عالم آخرت دیدنی و یافتنی بود دید و یافت تا دعوت خلق بحکم عین الیقین گفتند چنانکه گفته اند **عصر**
 از دیده بسی فرق بود تا بشنیده و الله اعلم **باب ششم** سبزهات آنحضرت که دلائل و آیات صحت و نبوت اصابت
 رسالت اویند صلی الله علیه و آله وسلم معجزه امر خارق حادث که ظاهر گردد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد
 بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و طلبه حبتن و تحقیق آنست که در معجزه تحدی
 شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در آنها نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از نشان
 و معنی تحدی باشد و برین تقدیر قید و وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن مشهورست که آنچه از مدعی رسالت
 واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
 که دلالت عبارت از آنست کرامت است و آنچه از عوام مومنان از اهل صلح و قبح یا بد آنرا سوؤنت نامند
 و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم
 کلام بسیار است اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا دازیم بیایم بهتر است و تمامی انبیا و رسل را صلوات الله
 و سلامه علیه امجدین معجزات است و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اکثر
 و اوفز و اقوی و ابر و اظهر و اشر معجزات است و تفسیر از معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده
 و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهارمی است که واقع شده است در تحدیت و انجیل و سایر
 کتب منزله از فکر او تعجب و خروج او از ارض حوب چنانکه تبدی از آن گذشت و آنچه ظاهر شد ماست در اینجا
 مولد و مبعث از امور غریبه عجیبه که نامی آنها کفر و موهن ارکان شرک است و موید نشان حوب و نمود ذکر
 و ایشانست چنانکه ذکر آن در محل آن بتفصیل بیاید چنانکه تصد اصحاب فیل و نمودن خار من سقوا شرفات ایشان
 گسری و شکله آب بر پایه ساده در ویامی میدان و سماع هوالت صاخره نبوت و صفات نبی صلی الله علیه
 و آله و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور مجانب در وقت ولادت شریف و ایام مصانیت

در باب پنجم آنحضرت

و بعد از دوی تا زمان بعثت و ظهور و غلبه تصرف بعد از بعثت و حال آنکه نبود ویر اصلی الله علیه و آله و سلم مالی که استیلاست کند بدان قلوب را و در طمع افتد مردم بدان و نه قوت و عادت که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم و نه اعوان و انصار که بهال و برای مظاهره نمایند بر دینی که ظاهر کرد وی و خواند مردم را بوسی و همه مجتمع و متفق بودند بر عبادت اصنام و التزام از لام شکن بر عادت جاہلیت در عصب و محبت و تعادلی و با خص و فسق و فساد و صفک و ما و العت و غلو و انماک درین جاہلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز نیداشت ایشان از سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و احوال و افعال ایشان را تالیف کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم بیان لهاسی ایشان جمع کرد و کلام ایشان را تا آنکه متفق گردید آتای و مجتمع گشت و لها تا همه متفاد و سنو گشتند و یکدل و یکروی شدند و در نصرت و عاشق شدند بر طلعت وی و گداشتند بلاد و طولان و خانان خود را و ترک دادند قوم و عشائر خود را در محبت وی و می خدا کردند جان و مال خود را در نصرت وی و نصب کردند ذاتهای خود را در مقابل سیوف و با عزاز کلام او زید بنای که بسط کرده باشد برای ایشان و نه با موالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه مال و سنالی که در طمع انداخته باشد ایشان را در دنیا یا فتن و گرد کردن آن یا ملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در پنهان بلکه بود آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان و دیگر داند غنی را فقیر و بیساخت شریف را برابر و ضعیف را جامع می شود ما بتداین امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال در کسی را که کلام او با اختیار عقلی و تدبیر فکری باشد و تکلف و روز اینهارا بسته باشد و وی خود تیمی بود بی زور و ز رفقیری بود بی مال و سنالی و تمنائی بود بی محدودی و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و کنت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا بر آمد کار او و بر همه پیشی گرفت اختیار او و الله سوگند بخدای که مسخر گردانید او را این همه امور و میکند درین هیچ عاقلی و معین معلوم میگردد که این امر الهی است و فیض سماوی و ما فدا دانست که عاجز از رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بر آن مگر خالق قومی و قدر الاله الخلق و الامر تبارک العالیین و از اولی نبوت اوست که بود آنحضرت می ناخوانده که اصلاح و کتابت نمیدانست و کتاب نیز خواند و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه ای و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی شد بیان ایشان و دیگر که نبود در وی کسی که پند از اخبار ضعیف ما و سفر نکرد و بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و بخواند پیش وی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امام با ضعیف را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مند پس

و مصروف شده بود از مجال و مواضع خود باقی نمانده بود از تمسکین بر این عالم و عارف بدان مگر قلیل بودند
 پس صحبت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر همانندیده و تقاد عالم جمع شوند برابری آن نتوانند آورد و
 این اول دلیل است بر آنکه این امر نیست که از پیش خدا آورد و تصور باید کرد و دریافت باید نمود که بی کسب
 و تعلم در چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن ما قال الشیخ المسلم
 رحمه الله علیه علیه السلام میگوید که تا کرده قرآن درست در کتب خانه پند ملت نشست و باید دید در رسید که همان
 جماعه که بجهل و نادانی و ناپارسائی و راسخا لساغلیین بودند در صحبت و می خدمت می و تعلیم و تربیت
 در علم و عمل با علی علیه السلام رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی علیه و علی آله و صحبه حسب قدره و کماله ما کرده
 اخلاق و صفات و کمالات و اوصاف و آداب وی نگردد اول دلیل باشد که هیچ بشری چون می مخلوق نشد
 که دعوی کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را پس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و باهر و اتمی و اشهر معجزات
 قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و شتمل است بر معجزات کثیره باین حساب که وقت
 اجماز بانصر سوره از آن که انما اعطیناکم الکوثر است و چه مقدار شتملست قرآن بر مقدار این سوره و هر یکی از
 مقدار او معجزات و وصل و جوه اجماز قرآن متعدد است و معرفت اجماز آن بتفصیل موصوف بر معرفت
 آن و جوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اجماز علی الاجمال بانظر لقیه است که آنحضرت صلی علیه و آله و سلم تمسک
 کرد بدان و خواند ایشان را بمعارضه و ایقان بسورتی از شمل آن و فرمود آن کتتم فی ریب ما نزلنا علی عبدنا قاطرا
 بسوره من شمله الایه پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن پیغمبری از آن و انداختند و اموال خود را در طر
 هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند شمل آن می افتادند درین مهالک گفته اند بعضی علماء را آنچه آورد
 آنحضرت صلی علیه و آله و سلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن با تمد آن عجیب و واضح تر است
 در دلالت از اجاسی موتی و ابرار که و ابرصن یراکه آورد اهل فصاحت و ارباب بلاغت و روسا آنکه اهل لسان و کلام
 از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی آن نزد ایشان پس باشد معجزه از انبیا من شمله آن عجیب
 از معجزه کسیکه مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد اعیان موتی و ابرار که ابرصن یراکه ایشان طمع و توقع
 نداشتند در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار معجزه
 ایشان بود پس معجزه ایشان که مفید صحت رسالت است و این صحت قاطع و برهان و وضاحت که شک و شبهه بر این
 راه نیست و ابوسلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراعت است گفت که بود آنحضرت صلی علیه و آله و سلم

و وصل از معجزات آن

از عقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه عقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند او را مثل
 آن پس اگر نمی بود علم وی با آنکه این از نزد خداست و واقع نمیشود خلف در جزوی اذن نمیکرد او را عقل می گویند
 او را که قطع و بزم کند و قول آنکه واقع نمیشود چنانکه ولین تفعلوا و نذاکرا که آنحضرت و حکم کرد ایشان را بجزمیش از مدار
 و تقصیر از بیخ در مناقضه و فریاد کرد در مدح شهادت و توانست هیچ یکی بر ایشان که فرود آید بعارضه و بایستد نظام
 با وجود دعای و تطاهر و توافق بواجث گفت لئن سمعت لانس الجن علی ان یا تو بئیل هذا القوان لایاتون
 بشک و لو کان بعضهم لبعض ظهیر ایس یعنی شد نفوس هم ایشان بسفک مار و شک حوت در خیر آمده است که
 عقبه بن ربیع که از اشقیار قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا محشر
 قریش بیروم من بسوی این رو تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا و باز آید از نیکار و بگذرد از
 سر گفت بل برو یا ابا الولید پس برخاست عقبه و آمد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و نشست با وی و سخنان
 گفت و ترغیب کرد عدال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه را شنید پس از آن فرمود
 فلیع شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی نشنو گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود
 بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیة قرآنیة لقوم یملکون بشیرا و نذیرا یحییون
 شنید عقبه گوش نهاد بان و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس نشست خویکی کننده بران پس
 میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنید می یا ابا الولید
 گفت شنیدم اینکلام تو مشغول باش بان و از هیچکس ترس پس عقبه نزد قوم آمد و چون دید اهدا بعضی از
 ایشان گفتم و آمد عقبه نه بان روی کندفته بود پس چون عقبه نشست میان ایشان گفت و آمد شنیدم
 من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن و آمد این شرفیت و نه سو و کمانت اسی معشره قریش بگذار یاد او را
 با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد این قول را شافی عظیم و چیزی عجیب بخدا و شما سیدانید که
 چون وی چیزی میگوید دروغ نمی شود و دعای که میکنند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود خطاب
 رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابو ذر که بیشتر از خود بر او خود را که امین نام داشت بقصد استکشاف
 و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود آمده گفت ابو ذر و آمد نه شنیدم و ندیدم
 من شاعر تر از برادر خود امیر معاند شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن نام وی بکر رفت به آنحضرت
 را امین آمد گفت چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم

و شنیدیم هم سخنان کاهن از اینست وی شاعر و نیت سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان میگویند
 و ولید بن مغیره زعمی قریش و برآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدیم و گفتمی و ائمه اهل
 حلاله و ان علیه الطلوه بخدا سوگند بدستی قرآن را شیرینی و تازگی و زود لقمی هست که کلام دیگر را نیست و ان علی
 لم یروا ان اسفله لعذوق و بدستیکه بالای او میوه دار است و پایان او میرا است و ما هو قول بشر و نیت قرآن
 قول بشر و ان لیس لک و ما یعلو و بدستی وی بلند میشود هر چه بلند میگردد بروی چیزی و میگفت این ولید بقوم خود
 بخدا سوگند که نیت در میان شما مردی همانا ترا بشعار از من نماند و ان ترا بشعار من بخدا سوگند میماند آنچه میگوید سخنان
 ایشان و در جز دیگر آمده است که موسی بود که باطل قریش آنها حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت و خود عرب همه حاضر
 جماع کنید و متفق شوید بر یک رای و نگذیب کنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان خود پس گفتند که همه اتفاق
 میگوئیم که کاهن است گفت ولید و ائمه نیت وی کاهن نیت قول وی ز زنده کاهن و صحیح وی گفتند پس میگوئیم
 بمنزست گفت و ائمه نیت موسی مخوف وی عقل ناس است گفتند پس میگوئیم که وی شاعر است گفت نیت وی شاعر را میدانم و چه
 او را می شناسیم رجز و هجو و قرص و مسوط و مقبوض او وی شاعر نیت گفتند پس میگوئیم که وی شاعر است گفت
 و ائمه وی نیت شاعر و لغث و حقد وی گفت هر چه شما میگویند ازینها من میدانم که باطل است و با این سخن
 و البیت و بعضی گفته اند که این قرآن اگر نوشته یا بنده او را مصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را اینها و که
 آورده است گواهی میدهند عقول بنام و افهام مستقیمه که وی منزل است از پیش خدا عزوجل و قدرت نیت
 بشهر و بربالیف وی در چون آمد بر دست راست گویان خلق و پر پیگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست
 و محمدی کرد خلق را جان که سورتی مانند آن بیارند همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این در جود
 است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان است سلوک طریق بان و شریک است در ان عالم و جاهل و مناسب است
 بان مذہب که میگویند ثبوت قرآنیست قرآن بقول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت نبوت پیغمبر بقرآنیست
 و اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآنی بصفاست و بلاغت و غرائب سلوئی اخبار طریقه بقرآن است
 و مناسب است که به مذہب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص است
 بعقل که معنی فصاحت و بلاغت را او را می گفتند و ما در جود معرفت اعجاز متعدد است اول اعجاز و بلاغت است
 چنانکه قول سبحانه و لکن فی القصص جمیع صحیح کرده است و در و کل که صد و حرف آن ده است معانی کثیر و حکمت
 کرده است ابو عبید که احزابی شنید مردی را که میخواند فاصح با تو مر پس سجد کرد و احزابی و گفته سجد کرد و من فصاحت

بشکلام را شنیدند و خواسته دیگر مردی را که میخواند علی استیسا سوانه غلصوا بینه و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست
 بر مثل این کلام آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگهان مردی آمد از آنجا
 روم و بر سر وی افتاد و در حالی که گواهی میداد بخت و بود وی که بنک میدانست زبان عرب او گفت شنیدم کسی
 از امیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن و دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است

بر عینی مریم از احوال دنیا و آخرت با وجود مختصر و آن آیه اینست ومن نطق الله ورسوله بحکم الله وبقیه فاولئک
 هم الفاترون و حکایت کرده شده است از صحنه که شنیدم و خبری را که تکلم میکنند بکلامی که در غایت فصاحت و حسن
 کرد و در فصاحت و بیس گفت آن دختر که اما فیصیح می پذیرد آیتی از کلام مرا بعد قول الله تعالی و ادعینا الی الام

موسی ان ارضیه فاذا نخت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی لانا ارادوه الیک و جالطوه من امر سلیمین جمع کرده
 در آیه واحد بیان و در جزو و نبی و در جزو و بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی اوفع بالشیء اسی اسن فاذ ذری
 ینک وینه عداده کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض الطیبی مانک و یا سارا طغی اشباه آن از آیات در کتب چهارگانه

و کثرت معانی و در بیاید جبارت و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات و همچنین در تفسیر طویل و اجبار قرون سالف
 که مستیگر و در عادت فصیح کلام در آن و میر و آب رونق در آن مثل قصه یوسف بان درازی بان ربط کلام
 بعضی و التیام و تناسب عبارات و دلائل با بهره است در شامل ترا و عبرت و خبرت است مرادلی الالباب او دریافت
 این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب ذوق ایشانست و زبانمان شدن بکلام ایشان اگر چه علمای عربیت نزد

فن علمای ساعده و کتابها چه داخه اند اما آنچه جا بلان عرب زمان و غلام ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود بیاید
 علماء و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فی اصل
 و قواطع مخالف و مباین سائر کلام عربیت است و سنج نظم و شعر و خطب اشعار و ارجار و اسجاع ایشان که واقف بر آن
 و این وصفی زائد است که تمنا است بدان از کلام ایشان و مختلط و مشتبه میگردد و بدان یا بودن کلمات و حروف از

جنس کلام که استعمال در نظم و شعر ایشان طین امریت که حائر و دال است در آن محمول ایشان است و توجیه و تمول است
 اصلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاعت نیادند معارضه آنرا بطهور دلیل ظاهر و مطیع برهان
 با هر ربانی و اندا چون شنیدند و لید بن مغیره قرآن از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی اعتراف کرد بان
 پس آمد بروی ابو جهل و زجر کرد و انکار نمود و روی همچنین سائر اشقیاء قریش که عا ذوق و ما هر بودند بصاحت بلاغت
 و فصاحت عارف بودند با سالیب کلام حلاز سخن شجیر شنیدند و معترف میگشتند و ما غر غلبه سابقه شفاوتها و به

در نقد حکایت کرده شد هاست از بعضی منوران و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخدول و محروم باز
گشتند چنانکه محیی بن حکم غزالی تحقیق را می و تشدید آن که بیخ و فصیح اند پس در زمان خود بی شبهه و بی نظیر
بود درین باب قصد کرده معارضه قرآن کند پس نظر کرده در سوره اخلاص فریاد است که بر مثال آن چیزی سازد
و بر منوال آن سخن یافته نتوانست کرد و حاصل شد او را خشیت و هبیت که توبه کرد از آن و این متصح انصح
وقت خود بپاخت کلامی را و گردانید آنرا مفصل نام نهاد آنرا سور بر طرز سور قرآن گذشت روزی بصری که میباید
در کتب این آیه را و قبیل بار من ابی ماوک الایه پس باز آمد بجانته و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گوای میباید هم گویند
یعنی خود بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد نیست این کلام بشر ثالث از وجه قرآن تضمن و اشتمال است
بر اشیاء و غیره که واقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده شل قول و یعیالی که دخلن المسلمین
است با الله انین قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی تعد
الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الایه و قول وی اذ اجار نصر الله و الفتح الی اخره و قول وی انما
نحن نزلنا الذکر و انما له الحافظون همچنین شد که هیچ یکی از اعداد ملاحظه و مخطبه و قرائط که جمع کردند و ذکر
و محل و قوت خود را قافله گشتند بر اطقار نوروی و تغییر ندادند یک کل را از کلمات شریف وی و در شک نیستند
مسلمانان از حرفی از حرف وی و قول وی سیزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قالموهم یعد بهم احدیایم
الایه و قول وی سبحانه و لا یمونن ابا و قول وی ولن یفعلوا و اشمال این آیات و اخبار را بجز اخبار و قائل و حواله
کائنات سالف از آنچه میدانستند ایشان و میدانستند مثل قصه اصحاب کعبه و شان موسی خضر و احوال نبی
القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لغمن و این وی و قصص انبیاء با هم ایشان اشمال آن اخبار از قرون سالف
و اعم ماضیه و شرافع دایره و علوم اولین و آخرین از آنچه میدانستند آنرا اگر بعضی از اخبار را بکتاب که قطع کرده
بودند خود را در تعلیم آن پس آنرا قرآن بر وجه آن و ذکر کرد و نقل آنرا و اعتراف میکردند بدان و صدق و صحت
آن میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و نوشته و مشغول نشده بدارنده و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم
نکرده و نشنیده از علم و با وجود آن خبر داده از آنچه در تورات و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاء علیهم السلام
این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفائی ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بیبیات و محسوسات دارد و کائن
و نبی است و صفات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن و وجه دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند
که ممتاز و منوفاست قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن و یکی فکر عارض میگردد خوف و دلها میمانند

وسمع ایشان تریه سماع قرآن و طاری میگردد و هبیت قاریان آنرا نزد ملاوت آن داین بر کافران و کذبان
 و غیر هبیت و عظمت و جلال و قهرمان او برایشان غالب تر فرقی آنست که بر کذبان و منکران تعجب می آید
 استماع وی و زیاده میکند ایشانرا نفور و تنگ میگردد و سینه ایشانرا و دست پیدا انداخته و مکره می نماید
 استماع او را و مومن مصدق زیاده میگردد در عب و هبیت او می آید و ذوق و شوق او حاصل میگردد باطن او را

انجذاب و سخت فارتیلح و انشراح و انجذاب از جهته وجود میل محبت قلب تصدیق قال الله تعالی تعسر منه

جلود الذین یحشون ربهم ثم یسین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته

خاشعاً متصدراً من خشية الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت و طبیعت قرآنی عظیم است اگر چه بیان
 از اهل علم و فهم نباشد و معنی تنسیف نیز نماند و این حال مشاهده کرده میشود از نسا و جهال و کفار و منافقان که
 آن تاثیر و قبه شوند و گویند که این کلام بطلاهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی که دست بر طاری عین
 و بگریست گفته شد و او را از چه میگریستی که نمی گفتی بگریم از لطافت این نظم و ذوق و طریقی که حاصل شد باز
 شنیدن قرآن عظیم طاری شد جاودا پیش از اسلام و ایمان آوردند فی الجمله و توقف و احوال چنانکه در آیه

کره است از جریر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون دید باین آیه ام خلقوا

من غیر شیء ام هم الخالقون تا هم المصیطرون نزدیک شد دل من گریه و جان من پر آید و این بدل حلال بعد که ریخته شد

ایمان در دل من و عقیقه بن ربیع شنید از آنحضرت سوره جم السجده را و در هوش و متاثر شد پس آفت نزد قوم خود

گفت فاصد کلام کرد و مرا چه علیه اسلام بجای که شنیده است گوش من مانند آن کلام و در دنیا فتم که چگونگی او را بگویند

نابت ماند بر کفر و ایمان تیاورد و مجد او خدا داد ازینجا معلوم شد که ایمان حطاسی باری تعالی است و علم دانش در آن کفایت

نمی کند لیکن ایمان هم و مجد و ابا و سقیفتهها انفسهم دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قاری قرآن طول

و سماع آن کرده نمی پندارد بلکه زیادت میگردد و حلاوت و نشاط و محبت تری و بازیگ و لذت گرفته میشود بوی

خلوت و انس یافته میشود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگر چه در حسن و بلاغت و در مرتبه رفیع

باشد نزد کفار محفل و مکره میگردد چنانکه تجربه است و اینهمه بشیر طاریان و محبت است و اما کافران و منافقان با صفا

ظایرید هم الاخبار را و از وجوه احوال صحیح کردن اوست علوم و معارف را که مهود و بنود عرب ما و آنحضرت را نیز

پیش از نبوت سوخت آن و قیام بدان و محیط نبود بان علم بیچ کی از علماء ارم و نسیل نبود بران بیچ کتابی از آنها

ایشان پس صحیح کرد بیان علم شریح و محاسن آداب و شیم مواظط و حکم و علوم و مسائل با نام و اخبار و صفات

بر وجه اکل و تم و تنبیه کرد بر طرق صحیح عقلیه و بر این تعیینیه و اوله سپینه بر صفات کمال صانع و توحید و عینی
 حال الهی و جبل فرطانی بالکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبارک و تعالی و لقد صرنا للناس فی هذا القرآن
 من کل مثل قال الله تعالی ان هذا القرآن یقض علی بنی اسرائیل اکثر الذمی هم فیہ یختلفون و قال هذا بیان
 للناس و هدی الایة و از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده میشود بنظم قرآن
 و حسن صفت و بلاغت و می و در انشای آن امر و نهی و وعده و وعید دست پس فی فهم میکند و اخذ مینماید محبت ما
 و حکم ما مسا از کلام و اسد و از جمله آن و چون آنکه گردانیده است و راقی بیجان و در میر منظوم نه مشور زیرا که منظوم آهسته
 است بر نفوس ادعی هر قلوب با واضح است در آذان و احلی است بر افهام و امیل است بوی طیب و اسرعت بوی
 اهو و از آنجمله نیز می بسجانه حفظ قرآن را بر متعلین و تقریب آن متخلفین را قال الله تعالی و لقد لیسرنا القرآن لکل
 و انتهای دیگر یاد نمیدانند کتب خود را مگر یکدیگر و از ایشان چه جای جماعه با وجود درازی عمر و مرد و زمین و قرآن
 مجید آسان است حفظ آن در صبیان و از غلنا زار اندک مدت و از آنجمله شاکلت بعضی اجزای او بعضی دیگر را
 و ایتلاف انواع و الیام اقسام می و حسن تخلص از قصه قصه دیگر و خروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف
 معانی و اشغال سوره واحد بر امر و نهی و خبر و استخبار و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و تخریب تشریح غیر
 فلک بی نگه استخوان کرد و در فصول آن و کلام فصیح چون عارض میگردد و او را مثل این اختلاف و اقسام ضعیف
 میگردد قوت او دست میگردد و جزالت او کم میگردد و رونق او و نقل میگردد و الفاظ و نزل می شود عبارات
 او و از وجود اعم از قرآن بودن او است آیه باقیه و کفعل حق بسجانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرموده انما ننزل
 و انما لم حافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر همان اجبار گذشت لا یرم متطرف گردید بوی تغییر و تحریف و
 و تعالی الایة الباطل من بین یدیه و لاس خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقضه و منتهی گشت با نقضا
 اوقات و انتهای از ان ایشان و باقی نماند از وی جز قرآن عزیز که با هر است آیات او و ظاهر است معجزات
 او باقیست تا امروز که هزار و سی و پنج سال بران گذشته و هر عصر بود از اهل بیان و محل اهل لسان انمه بلاغت
 و فرسان کلام و جهانبه بر آیت و ملاحظه و اعدای دین و دنیا و در دگر و هیچ یکی بخیری در معارضه آن تالیف
 کرد و در مناقضه آن و تا در نشد بر طس صحیح و قدیم صریح بلکه هر که قصد آن کرد و دایره اعم از قرآن و وجه کثیره و
 اکثر آن را چند بلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام ادرا و جوی سنو و بابی علاحد ساخته شود مگر
 بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقه اعم از وجه اربعه است که ذکر کرده شد و بعد آن از خواص قرآن و عجایب

و صلح عجزه است از عجز

صفات اوست و باسد التوفیق و صلح معلوم شد که قرآن مجید عظم و اعلا و العالی معجزات حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین است صلح بالسد علیه و آله و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و نوح ما و کثیر طعام و نطق جماد
و جزآن نیز عظیم اند بعضی مانع بعد تو اتر و شهرت و کبخی اگر چه بجز احاد و اندولیکن تب طرق بجز گذشته و معجزات
آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد و اثر از ارباصات خوانند و ارباص معنی بنیاد نهادن گوید و در حکم
تاسیس نبوت و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از بعثت چنانکه کرامات اولیای است که هم
معجزات آنحضرت اند و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلح بالسد علیه و آله و سلم اما شق قمر
و انور معجزات است که تصرف است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و مناطق است بوقوع آن قرآن عظیم
که فرمود و انشعرت الساعه و انشق القمر و اد و قوع آنست که در دنیا و باین تفسیر کرده اند از مفسران و عمل بر انشقاق
روز قیامت رد میکنند آنرا قول وی سبحانه فان یرد آیه لیرضوا و لیرضوا لیرضوا و لیرضوا لیرضوا و لیرضوا لیرضوا
و تحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت در پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلح بالسد علیه و آله و سلم یک پاره
بالای کوه و پاره دیگر پایین وی در روایت کرده اند از اجمعی کثیر از صحابه و گفته طلب کرد نکفار و قریش از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آیه را و گفتند که اگر صادق تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر و دوشق شد و
دیدند جبل حرارا در میان و فرمود آنحضرت علیه السلام اشهد و ایس گفتند کفار تحقیق سحر کرد شمارا ابن ابی کثیر
و گفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شما را سحر از زمین را سحر نیتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند
از ان پس گفت ابو جهل علیه اللعنه هذا سحر مستور این عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که
این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی
کثیر از تابعین روایت کرده اند از ایشان جم غفیر و کذا ما رسیده است با و متاید شده است بآیه کریمه انتمی و همچنین
ملو و مشهور است بدان کتب حدیث متقدمین متاخرین با کثرت طرق و تعداد اسانید و در مواهب لدریه آورده
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر این حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است مخصوص
علیه است در قرآن و مروی است در صحیحین و غیرها بطرق کثیره و صحیح که شک کرده نمیشود و در تواتر و صحت آن الکافی
کرده این عجزه را بعضی جندعه که موافق با مذم مخالفان ملت را در عدم قبول ابرام علویه خرق و اقیام و علماء
درین تبعا ان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در ان و شمس قمر مخلوق خدا اند میکند و در ان هر چه میخواهد
چنانکه در احوال قیامت در نصوص مذکور است و اما قول بعضی با صده که اگر واقع میبود این فعل بطریق

۱۰۰

تو از ترکیب میبودند تا سه اهل زمین بر معرفت آن مخصوص نمی بودند باقی اهل مکه زیرا که این امری است صادر از
و مشاهد و دواعی متوازی است بر رویت اشغال آن از امور غریبه و نقل اشیا می غیر محموده و اگر این باصحتی
و اصلی میبود همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد در کتب سیر و تخم و جابر بن عبد الله و طباق و اتفاق ایشان
بر ترک آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح امر آن جواب داد همانند آدمی علمای که این قضیه بیرون
از اموری که ذکر کرده اند ایشان این خبر نیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم واقعه در شب مردم
در شب اکثر خواب میباشند و اگر بعضی بیدارند درون خانه از او بیامستگن و مستراند و آنکه در صحرای باشد
و بیدار باشد در دست و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آنوقت سایر مردم را مانعی از مشاهده
آن واقعه نبوده باشد مثل سیاب و جبال که محال باشد یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و فاعل گردانند یا
ایشان از آن مثل آثار و حکایات و مانند آن و مستبعد است که همه نظر بر آن واقعه باشند چنانکه صلا از آن نقل
نباشد مگر باجماعت که تصدی رویت و شرف و تکرار و فوج آن باشد و گاهی میباشند که در بعضی منازل
که ظاهر میباشند در بعضی آفاق و بعضی ظاهر باشد بر قومی و مستر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف
شهری دیده میشوند در شهری دیگر و بعضی شهرها کلی دیده میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها
آنرا مگر کسانی که دعوی علم آن دارند بحساب دیدن و نمودن نزد اهل حق و قدرت الهی است هر کرا خواهد نماید
و هر کرا خواهد نماید و مقصود نمودن بجاه مخصوص بود که تجدی کرده بودند و درخواست بودند این آیه را از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمودند و دیگران را نمودند و خود مسافران از اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه
در کار است تنبیه در مواهب لدنیه میگویی که آنچه فکر میکنند بعضی قصاص که در آمد در جیب نبی صلی الله علیه و آله
و سلم و بیرون آمد از آستین شریف اصله دارد و چنانکه شیخ برمالدین زکشی از شیخ خود عماد بن کبیر نقل کرده اند
اعلم انما در شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد از نشستن آن نیز سوره آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده است اسما بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مبارک و وحی گناه
علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت ایانا عصر
گذاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداونما این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است
پس باز گردان آفتاب را گفت اسما دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود پسترویدم که طلوع کرد پس بعد از غروب
با تمام شجاعی و بیچال و عارضی را مشاهده در صحرای بود و تمام کلام برین حدیث در غروب خبر پایدانش است

و وصل رسول خدا

و وصل و یکی از بجزایر شهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مکرر واقعه شده است در موطن عدیده و
 مشاهیر عظیمه و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی در وان شدن چشمهاست
 از میان اصابع مبارک وی و شیده نشده است هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگر چه بیرون آمد چشمها از سنگ
 بروست موسی علیه السلام و تنگ نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلع است در اعجاز از نوح آب از حجر که بیرون
 آمدن از وی محمود و معاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و تحقیق روایت کرده اند از پیغمبر
 را با جمعه از صحابه و مشهوران حدیث انس جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقعه شده که گفت
 دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و بستند در دم آب وضو را و نیاختند و
 آورده شدند نزد آنحضرت آب وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و اندر کرد در دم را که وضو کنند از آن پس
 دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی بیرون
 آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتم در انس را چند کس بودند شما گفت سیصد
 کس در حدیث ابن شابرین انس آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک
 پس گفتند مسلمانان با رسول الله شده اند شتران و چهاره ای ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب پس
 آمد مردی بخیبری از آب در شک کند فرمود بیارید کاسه را پس بخت آب در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را
 و آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آب دیدم
 شتران را و چهاره را و بر داشتیم باقی آنرا و بیعتی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب جبا پس
 آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی صخره را پس برد آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را
 در قدح و گنجید دست مبارک او در قدح پس برد آورد چهار انگشت شریف را جز از انگشت پس در آمد از انگشتان
 وی آب الحدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر شنیدم روز حدیبیه پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد و آنرا
 وزیر کرد در دم کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال دارید برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله
 نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آنرا اگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوع پس
 زون گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب وضو کردیم گفتند جابر چند کس بودند شما گفت اگر صد هزار کس
 میبودیم کفایت میکرد اما بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم مادر غزوه بواسطه آنکه یافته شد آب گر
 قطره چند در شک پس پیشانند آنرا در کاسه و تلفیق کرد اصابع شریف را در آن پس شش زد آب از میان انگشتان

بجای

شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس داشت از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد بیستی عابن شامی و امام حدیث ابن مسعود و صحیح آمده از روایت علما که گفت این مسعود در انشای آنکه بودیم ما بار سونجی اصلی الصلی الله علیه وآله وسلم و نبود با آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بچونید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد دست مبارک خود را در آب و این حدیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقه گویا همه آنحضرت که حاضر بودند را وی و حال آنکه اگر انکار میداشتند سکوت نمی درزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم اجمعین بود و باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه را و یا تند قد برود حدیث شیخ ما را از ابن عباس نیز بطریق متعدده آمده است و سوالی که در نزد شیخ است آنست که چه حکایت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخت پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمها پیدا شد چه از نخت چشمها نه برآید جواب میگویند که این از جهت تادیب حضرت خداوند جل جلاله است که بایجاد و اباع سعده و امات نمود است بی اصل ماده بلکه آب را وصل بود و معجزه و دعای آنحضرت در آن برکت حاصل شد که قالوا و الله اعلم و ازین قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر بار قلیل در روان شدن برکت وی و دعوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را رضی الله عنهم اجمعین ببدستی شامی آید اگر خواسته است خدا چشمه تبوک را در وقت روشن شدن روز پس هر که بیاید آت را باید که دست زبانه و ساس نکند آب آنرا تا من پیامم گفت سزا پس آیدیم ما آن چشمه را و حال آنکه بیشتر رسیده بودند از ما دور و چشمه مانند دوال بود که میدرخشید و شیخ میگردانوی آب پس برسد آنحضرت آن دور را آیا ساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام زد ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا غوغول پس کای و یزد صحابه برستهای خود چشمه را تا جمع گردند پس چیزی جدا شد از آب با وی که مراد حسنی است مثل حسن صواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شست خود را بانانداخت آب را در چشمه آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ تو یک دست اگر دراز شود ترا حیات که مری اینجارا که برده شود به بسیارین عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر را درین نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار عجیب قسمی ادنی و او و از معجزات است لا تعدو ولا تخصی و در قضیه صحابه آمده که چاره کس بوده اند و چاه دی سیراب نمی گردانیدند چاه شاة را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در آن کقطره

پس نشست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر کجاینب چاه و برآورده شد و بوی از آب و وضو کرد و در آن واگفت
 و در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد و پس شید آب و بلند شد پس سیراب گشتند و سیراب گردانیدند شرم
 خود را و در روایتی آمده که بیرون آورد شیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس سجو شید آب تا آنکه سیراب شدند و در
 حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیثی بر آمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه اخبار است
 و جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نیز حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند
 و سیراب شدند و بقیه آب که در کوه بود در چاه انداختند پس سیراب شد آب در چاه و از آنی قناده آمده است گفت
 خبر داد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اسفار خود گفت بیکنید شما شبانگاه و سیراب کنید تمام شب و
 می آید بر آب فدایان شاد الله تعالی پس دان شدند مردم بی میل التفات یکدیگر و رعایت نکته در حق صحبت
 را از جهت اتمام طلب آب در صحن آن چون آخر شب شدند و آنحضرت سر خود را تا خواب کند و فرمود با صحابه
 نگاهدارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید و خبردار باشید که نماز با ما فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اهل کسب بیدار
 شدند و خبر خدا بود و قیام خور تا فتنه بر پشت مبارک می پست گرفت سوار شوید که این پاسبی شیطان است پس سوار
 شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرمود و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و بود در وی چیزی از آب پس وضو کرد و
 رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب و فرمود نگاهدار رکوه خود را که او را نشانی عظیم خواهد بود و دان گفت بلال برای نماز
 پس گذارد آنحضرت نماز با ما و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چه گفتم یا رسول الله صلی
 شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه را و نهاد و دهن مبارک خود را در وی و دید در وی با نسیه
 و الله اعلم پس بی ریخت آب از رکوه و منوشانیدم من پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم کنید خوش دارید حلق را
 همه را میرسد پس همه سیراب شدند و سیراب گشتند و باقی ماند گرسن آنحضرت پست ریخت آب گفت بمن شرب گفتم
 یا رسول الله من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخر هم شربا پس مردم من خود آنحضرت و در حدیث عمر
 عنه در عیش حضرت آمده که رسید مردم را عطش تا بجدی که نمیکردند و شتر خود را در می نشتر و شکینه آنرا در میپوشید پس
 رغبت کرد ابو بکر بسوی آنحضرت در دعا پس داشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاروده بود دستها
 را که بارید پاران و پر کردند آنچه با ایشان بود از ظرف و تجار و زکریا بان لشکر را آورده اند که یکبار می آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم رویت ابو طالب بود در ذی الحجه پس گفت ابی طالب تشنه شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس
 آنحضرت فرود آمد و زد و قسمم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب و گفت شرب یا عمه و در صحیحین از عمران بن

آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پس شکرایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش
 پس مرد آمد و بخواند و کس از اصحاب کرام که یکی از آن علی ابن ابی طالب بود گفت بروید و طلب کنید آب و بیاورید
 ایشانرا که می بایند زنی را که بر شتر می که بادی دو مزاده است بر سر آن شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که در آن
 دو وسیله دارد آب پس آن دو زن را نزد آنحضرت بر فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس
 در وی آب نهاد و در او مردم را که بیامید و بخورید آب و بخورایند آن ایستاده است و نگاه میکند که چه میبرد و راوی
 میگوید بنده سوگند باز گذاشته او را و حال آنکه نیال سیکتم که بیشتر است آب زانکه اول بود پس آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تره و قیق و سکنجبین
 و گردانیدند آنها را در جاه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بار را در پیش وی و فرمود آنحضرت بر بیداری که تا کم
 نگردد ایم از آب تو چیزی ولیکن خداست که آب را در بقدرت خود پس آن زن نزد کسان خود و گفت العجب
 پیش آمدند مردم در نزد این مردی که گفته میشود او را صالحی پس کرد این چنین تمام قصه را بر خواند و گفت بنده
 سوگند اینم در یاسا حزرین دم است یا بسوخی است خدا و گفت مردم خود را ایام است شمارا رعبت در اسلام الحمد
 بطور که کذافی المواجهه المدینه و در بعضی روایات آمده که اطاعت که دندان زن را در آمدند در اسلام و الله اعلم
 احادیث درین باب بسیار است و احادیث استقام ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور کرد دانشیار الله
 و وصلی آنچه که احادیث در کثیر آب قلیل کثیر آمده در کثیر طعام کم کثیر است و این هر دو از تربیت و اول
 نفسی آن سید کائنات است که بچنانکه بحسب عینیت مری و کمال قلوب ارواح است در عالم جسمانیت نیز پروردگار
 و خورش دهنده ابدان و اشباح است عینیت شکر فیض تو چمن چون کندای ابر باره که اگر خار و گل همه
 پر کرده است و مشهور درین باب حدیث یابراست رضی الله عنه و در غزوه خندق که روایت کرده اند از آنجا
 و مسلم گفت آدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا
 علیه و آله و سلم از گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن اینانی را که در دهان او از جو بود و در خانه بزغال بود فریاد
 فریاد کردم من آنرا واس کردوی جو را و انداختم گوشت در دیگ و آدمم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله
 کرده ام من بزغال را و طعم کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چند می نواز صحابه آنحضرت فریاد
 کرد جابر سوری شور بضم سین سکون و او طعامی که بخوراند آن مردم را لفظ فارسی است که بزبان مبارک
 رفته و سوره بسکون خیره طعام که باقیانده با شراب ساخته بیایند و فرمود من دیگر را فرود نیارید و نمیرا نگاهدارید

در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح

تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم نمیرود دیگر ز نظر شریف وی پس انداخت و آن
 آب دهن مبارک خود را در عاری برکت کرد و فرمود با زن پسران را و بخوابان با خوردن دیگر را که وی نیز بیزد و کبش
 از دیگر گوشت او نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند هنوز دیگر در جوش
 بود و غیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابو طلحه با ام سلیمم بخدا شنیدم آواز
 رسول خدا راست می شناسم در وی گرنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آوردم سلیمم قرصی چند
 از جو و پیچید در جامه و بن داد پس بروم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد بود و با وی مردم
 پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت در جامه را که با وی بود
 بر خیز پس بدان شد آنحضرت با ایشان در روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابو طلحه را و خبر کردم او را و گفتم
 که می آید رسول خدا پس ابو طلحه با ام سلیمم گفت یا ام سلیمم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او نیست نزد ما چیزی
 که بخواریم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت ام سلیمم خدا و رسول وی در
 است یعنی آنچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیمم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال انبی حکمتی
 البته معجزه ظاهر خواهد شد پس دان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود بیار ام سلیمم آنچه
 نزدت پس آورد ام سلیمم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفت کرده شود مانها و بنفشه و ام سلیمم طرفی او
 که در وی روشن بود ما نخدش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی چیزی که خواست
 خدا یعنی خواند و عاری برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و بطلب ده کس پس آمدند ده کس خوردند تا سیر شدند
 و بر آمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا آمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد تنگ اومی است و در بعضی
 از مسلم هشتاد آمده بی شک نیز آمده که بستر خورد آنحضرت و اهل بیت ابو طلحه و باقیان سوره در بعضی روایت
 هشت کس آمده و ظاهر آنست که آن در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در همین وجه است که از انی المواب
 و الله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر
 ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سولن موجب باب برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه
 نداشت یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیر و شواری آمد و موجب زدحام میگشت و روایت است از ابی هریره
 اندر آنکه چون در غزوه تبوک آفر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و گرنگی بر مردم غالب آمد و بعضی
 حنه گفت یا رسول الله ما کن مردم را که تا بقایای تو تنهای خود را کردند و دعای کن به برکت در آن فرمود

طریقه اش

حدیث ابن تیمیہ

گفتم پس فرمود تا نفسی بگسترند و بقایای زو آوردند یکی مشتق از دندان آورد و دیگر نان پاره آورد و اعلامی بایشان کسی بود که آورد صاعی از قرآگر آورد بر نفس چیزی اندک و دعا کرد و پیرکت و فرمودند از یاد و فکرهای خود پس مانند لشکر طرفی مگر آنکه هر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز قیامه از آن مانده بود و لشکر در آنجا بود که بروایتی هشتاد هزار کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهدان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدا تعالی را باین شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین شنبه الصدق مقام الصدق و یقین است که شهادت دهند نزد شاهزاده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین نبی و در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام ارکام عالم است مگر حال حضور و غیب تفاوتی ندارد یا حاصل زیادت یقین و ایمانست یا برای تنبیه و یقین است و الله اعلم بحقیقت الحال و در ایت است از انس یعنی الله عزه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عروس بزیبت پس فرستاده ام سلیم برای آنحضرت عیسی او را که کلام بدست من و عیسی مطین تقیانیه در میان نام طعامی است که از ترور و عن قوت بسازند و گاهی بجای قوت مویق نیز گفته و گفته اند این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را ما در من حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و عند قلت آن میکند پس این نماز را آنحضرت آورد فرمود بنده فرمود برو فلان و فلان با عذر از مردان نام برد طلب و بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفته و بخوانم هر که آنحضرت نامیده بود هر که پیش آمد بجانم و بدم که خانه پر است از مردم گفته در انس ما چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشند پس بدم که نهاد آنحضرت دست چهارک خود با لاسی آن عیسی و تکلم کرد بچیزی پست خوانده ده که کسی نزد خود فرمود بخورید بنام خدا و باید که هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و می خوردند تا همه خوردند پس فرمود برو یا انس پس برداشتم و در نمی ایتم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن روانه البخاری و المسلم و در حدیث ثانی ابویوسف است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابویوسف ایشان را پس خوردند و گذارند ایشان را فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذارند ایشان را فرمود بطلب هشتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذارند ایشان را پس یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابویوسف خوردند ازین طعام من یکصد و هشتاد و در وی است که سه بن جناب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوریم اگر نوبت نبوت می خوردیم از با خدا و شب ده کس می ایشانند و ده کس می ایشانند و می خوردند گفت

این حدیث صحیح است
در حدیث

در حدیث ابویوسف
در حدیث

این برکت را که گویا بود پس اشکرت کرد همه بچانه آسمان و گفت از اینجا بود روانه الدار می و این بابی شبیه و آله و انبیا
 و اهل کرم و البیت و ابونعیم و در حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم صدوسی تن و ذکر کرد که خیمه کرده شد یکصد از طعام و ساخته شد گوشتی پس بریان کرده شد
 سالیکن شاه یعنی جگر و دل و گره و آنچه در میان شکم باشد و بخنداسوگند بود هیچ یکی ازین صدوسی تن مگر آنکه پیش
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انان پاره برای وی پس گردانیدند انان شاقه یاد و کاسه بزرگ از طعام پس
 خوردیم ما همه و باقیانما آنچه در دو کاسه بود پس برداشتم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است
 که امر کرد در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانیم اهل صفا را پس چشم من ایشانرا و فراهم آوردم پس نهادند
 پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و طریح شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر
 همین که دردی نترکشان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیر می
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفا را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
 کاش بمن میداد میخوردم و آسوده می شدم اما از فرموده شایع و امثال او روی چاره نیست پس حکم آنحضرت
 علیه السلام بیرون آدم و یار از طلبیدم پس آمدند همه خوردند باقی نماند جز من آنحضرت علیه السلام پس بمن داد
 بعدنان خود خورد و فرمود ساقی القوم آنهم و مروی است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبدالمطلب که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را و می
 پوشیدند زرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقیانما چنانکه
 بود و طلبید قدسی از آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود روانه فی الشفا و از جابر آنحضرت علیه
 علیه السلام مالک انصاری میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عک که مرا و را بود و رخن پس آمد
 او را پس آن او می طلبیدند تا نخورش و نمی بودند آن خانه خیزی همان پس قصد کردام مالک بسوی آن عک
 که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت صدی روغن پس همیشه میبود در او روغن در آن عک
 تا بیشتر در وی آن عک را پس آنم مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد و صورت حال را
 فرمود آنحضرت بیشتر در می توان عک را و اگر نمی افشردی یگذاشتی بشما بحال خود همیشه میبود روغن برای شما و
 عک گفت بنده مسکین آنچه در دست معلوم میگردد که هر که خدمت کند در حضرت سید المرسلین با اتفاق کند محبت
 و می خیزی را که تو از برکت و هدیه خداستمالی در ذوق وی و مال وی و در همه چیز وی نزد خدا صدقه هم از جابر آنحضرت

در حدیث
 در حدیث

عنه آمده که آن مرد وی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام طلبید پس او برای وی نصف و سق شعیبو
و سق شیخ و او دو سکون سین شصت صاع پس همیشه میخورد وی وزن وی و همانان وی اذنان تا روز پنجشنبه
از پیش آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر چنانچه بیکدی می ایستاد نزد شاه و می خوردید اذنان همیشه و گفت اندک
سکت در رفتن برکت روز غن هنگام فشردن عکله و معدوم شدن شعیب هنگام چایانه کردن آنست که اکثر دن
و پیمانہ کردن مضاد تسلیم و توکل بر خداست خواسته و متضمن قیام بر واحد بجز اول و ثلثت پس سر داده شد فاعل
آن بزوال نعمت قال انودی و مثل این است نکته در نگاه کردن بدیگت نمیرد در حدیث بکثیر طعام که گذشت
اعلم بالاسرار و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است
درین باب مشهور است که گذاشته بود بذل کرد برای غمهای پدر اصل مال را و قبول نکرد و نبود در ترخیل وی
تکاف وین ایشان پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روزی احد شهید شد
و گذاشت وام بسیار دین میخواهم که ببینند ترا غمافروم و برو و خرمن هر قدر را در یک گوشه بنه پس کردم آنچه
اگر در آنحضرت و خوراندم آنحضرت را و چون دیدند نما آنحضرت را خسیدند زمین چون دید آنحضرت ایشانست
که خرمن را که کلان تر از همه بود نوشت بران و گفت بخوان یا ربان خود را یعنی غم را پس کیل کرد برای ایشان
تا او اگر خدا تعالی از والدین امانت او را دامن راضی بودم که امانت والد او کرده شود هیچ چیزی برای اهران
باز نماند و جابر رضی الله عنه نه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود و دیگر فرزندان باقی و سالم ماندند و من می بینم
آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و گو یا یک فرزند وی کم نشده پس تعجب کرد و فرما
در روایت کرده است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم مگر سنگی سخت بر سید آن حضرت از من چیزی داری
یا اباهریره گفتم نعم یا رسول الله کنگ تری دارم در گوشه دان فرمود بیا از آن مرد من پس آورد دست مبارک خود را
در گوشه دان و بر آورد از آن یک مشت ترمه و عایرکت کرد و طلبید مردم راده که تمام لشکر اذنان سیر شدند و
فرمودند زمین بگیر آنچه آورده بودی از ترمه و در دست خود را در داده و دیگر اذنان مشتی در وقت حاجت و شمار و
میرزا آنرا پس گرفتیم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس مردم و خوراندیم اذنان ترمه در حیات رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من پس
آمده که گفت برداشتم اذنان ترمه زمین و چندین دست در راه خدا و سق نام شصت صاع یا بار شتر و گفته اند
که جمیع ترمات ده دان ترمه بود و بعضی بیست و یک گفته اند و اعلم و در روضه الاجاب از ابو هریره رضی الله عنه

حیث

روایت

در بیان سبب آن نیز نقل کرده است بیت الناس هم ولی فی الیوم ایمان بهم الخراب وهم الشیخ عثمان و اولاده علم
 و فرمودی است که آنحضرت محمد بن الخطاب با فرمودن آنرا مذکور می نماید که خواستی چهار صد شتر سوار بار و او ده مرتبه بگردان
 نمایی بود که در آن زمان کم نشد بود و احادیث در تحفه طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت خوره بود
 است که اقبالی نامی از اهل بیت بود که همیشه که هفتاد هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه
 گذشت پروردگار تعالی باران از بکرات آن سیدکائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التیمات محروم نداد و فرمود
 تا قدر از نعم ظاهر و باطن آنحضرت نبود که نادانان و حکایه یار دارم که در باران که نادانان تعظیما و کفر تیره روشی بر

ترجمی بنام می باشد و میگویند یا ربکه البنی تعالی فانزلی ثم لا ترحمی اللهم صل علی محمد و علی ابی محمد و بک وسلم
 و صل علی کلام حیوانات و کلام ایشان هر آنحضرت را صل علی الله علیه و آله و سلم چنانکه آدمیان مطیع و سرور
 و متفاد و زمین و شریعت اویند صل علی الله علیه و آله و سلم از آنجا که قرعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل
 ایمان همچنین سایر حیوانات را که مطیع و متفاد از اوست الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت متفاد و مطیع
 و می صل علی الله علیه و آله و سلم ساخت از حیوانات که بعضی از باب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صل علی الله علیه و آله
 و سلم کافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات معشوق است ولیکن چون از دایره عقل و تکلیف و امر و نهی
 بیرون انداز ایشان بر غایت و ایمان شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بحصیت نشوند چنانکه آدمیان
 اما حیوانات مانده انجمله موجودات و شکایتا دست بسوی آنحضرت صل علی الله علیه و آله و سلم چنانکه انس بن مالک ضعیفی است
 عند ولایت کرده که هر کی از اهل بیت انصار را شتری بود پس آنرا نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود
 ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون نمیشی و سرش می کند بر او منع میکنند از پاشتن خود را و تحمل و دروغ
 ما بهتشته اند پس بر خاست آنحضرت با صاحب حرفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در لیسان و پایتاد و شتر
 و رگوشه فشان نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند گاو گزیده شده است و ما ترسیم بر فوات شریف تو
 که از وی گزیدی رسد فرمود نیست بر من بکنی آنرا پس چون دید شتر آنحضرت را صل علی الله علیه و آله و سلم بروی او
 بجانب می و بسجده افتاد و در پیش روی پس گرفت آنحضرت سوی پیشانی او را و عمل در آورد صحابه گفتند یا رسول الله
 این حیوان لای عقل تا بسجده کند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صل علی الله علیه و آله و سلم نمی بایر و نسزد بشر را که
 سجده کند بشر را و اگر رد بودی که بشر سجده کند بشر را هر یک که در آن سجده کند مرد خود را بجهت عظمی مردوزن
 رواه احمد و النسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در مقام نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیدانند

صلی

کلام حیوانات

۷

که من رسول خدا ام مگر حصاة جن دانس در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را بچ کنند پس می بختند
 حاضر پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک
 نهاد و فریاد کرد با آواز وی که شتر را در پس بایستاد آنحضرت بر سر وی دفرمود بصاحب شتر فرودش این بخت
 من گفت یا رسول الله پیش کس تست و لیکن این شتر را بی میت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود
 این شتر گله کرد و کثرت حمل و قلت علف را احسان کنیدی بوی و نگاه میدی حق ویرا و این حدیث بطریق متداوله
 با الفاظ مختلف آمده و صحیح است و از آنس آمده که گفت در آن روز رسول خدا فرمود که هر چه در میان کنی از انبیاء بود
 در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله با سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت
 علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
 که این قوم پیش از آنکه نماز حقش بکنند خواب میکنند و من میترسم که خدا تعالی بآن قوم را عذاب کند پس آنحضرت
 آن قوم را طلبید و از آن نمی فرمود عاشره رضی الله عنهما میگوید که در خانه ماشاکی بود چون آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم در خانه نامی بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده میبود و چون بیرون میرفت آنحضرت
 پریشان میشد و میقرار و میرفت می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس دفع میکرد یکی دیگر را
 و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را بچ کند و مردی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک
 خود را بر پشت گوسفندی یا لید که نزدی رسیده بود پستان وی پرشیر شد و بدو شیر داد و خود بیاشاید و ابو بکر
 را نیز بیاشاید قصه دو شیرین شاة ام سعید که خشک شده بود و اصل شیر فراشت مشهور است و در باب
 هجرت بتفصیل باید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در کثیر طعالم نیز ذکر میتوان کرد در انقیاد و اطاعت
 حیوانات نیز و ازین باب است قصه کلام ذیب شهادت او در آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث
 تکلم ذیب رعایت کرده شده است از جماع صحابه بطریق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید
 خدی رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دید راعی و کشید شاة را از گرگ نشست
 گرگ بر دم خود چنانکه فادت سبح میباشند گفت از خدا نیترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی
 از ابله سوی من پس گفت راعی و اجماع گرگی اقامانوده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آ یا خبر چه تمام ترا
 بعب تر ازین تمهید به شرب خبر میدهند مردم را با جبار سالفه و مردم نمی گردند بوی پس راعی غنم خود را از این ساق
 تاو آمدند نیند سطر را و بگذاشت غنم را و یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد آنحضرت

در بیان آنحضرت

در بیان آنحضرت

را پس نظر کرد تا درین گفتند و چون آمدند مردم گفت برای کعبه مردم با پنجه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
 بیعت و حدیث شریف مگر ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذنب
 عجب تر ازین با که روی در غلظت این کعبه خبر میدهد با پنجه گذشته و با پنجه می آید و این را می نبود
 پس آن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
 آمده که گفت گرگ برای حال تو عجب تراست از من که ایستاده بر خنم خود و ترک داده پیغمبر را که بهوش نشده
 هرگز عظیم قدرت خود را ندوی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و صحابا
 وی و منظر اندمال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت می گیرند اصحاب او را و مشتاق اند با ایشان
 که در آید در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و بهشت در آید و گفت ذنب برای که نیست حاصل
 میان تو و وی مگر همین ذره و از کوه بیروی از کوه در حضرت وی و میگرددی از جنود خدا گفت را می پس خنم را
 که بچرا ندگفت ذنب من بچرا نم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و بیعت کرد برای ذنب شاقی از ان مثل
 این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهوی
 بچرم در آمد گرگ برگشت و عجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین از ان است که محمد بن عبدالمدنی المدینه حاکم
 الی البجة و در حوض الی النار پس ابو سفیان و صفوان گفت بلات و غزی اگر تو ذکر می کنی این حکایت را بلکه بگزارای
 زنان که را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایتی مثل این کرده اند و این بآنست حدیث ضب یعنی
 سوسمار و کلام کردن او و این حدیث مشهور است در روایت کرده است از ابی هریره در احادیث کثیره و ذکر کرده
 است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در محفل از اصحاب
 خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که بشکار کرده است ضب او گردانیده است او را استین خود را بر ما و او در منزل
 خود و بریان کند و بخورد و چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خداست
 پس بیرون آورد ضب از استین خود و گفت سوگند بلات و غزی ایمان نمی آرم بتو ایمان آمد این
 ضب و انعامت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس نما کرد آنحضرت ضب را و فرمود یا ضب
 پس جواب داد ضب بزبان تنبلی که شنیدند قوم همه لبیک و سعیدیک فرمود آنحضرت ای زینب کسی که تو
 قیامت را یعنی زینب تمام خلق پس فرمود آنحضرت که اعبادت میکنی گفت خدا ترا که در آسمان است خوش او
 و در زمین است سلطنت او و در یاد داری است راه او و در رخته است حجت او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت

ضب

۱۰۰

من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین خاتم النبیین قد اطلع من صدقک و عتاب من کذبک پس سلام آن
اعرابی الحدیث بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضرب لغت آنحضرت خواهد صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله
است حدیث غزالی که روایت کرده اند او را آنجه بطریق متعدده که تقویت میکند بعضی از بعضی را ذکر کرده است
قاضی عیاض صحیفه ابونعیم در دلائل از ام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا می گفت نگاه کنید
آواز آنفی سه بار بار رسول الله پس آنسو بگویی آنحضرت و دید که آهوا ده بسته در نهادن داشت و اعرابی آنرا
جواب پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با هو چیت حاجت تو گفت صید کرده است در این اعرابی و بود
آهوبره است درین کوه پاکن مرا تا بروم و شیر و هم ایشانرا و باز آیم فرمود آنحضرت همچنین میکنی و بازی آنفی غنا
کنند مرا خدا تعالی عذاب عشارا که باز نیایم پس رد کرد او را آنحضرت و بر رفت و باز آمد و بر بست او را آنحضرت
پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت اینست که ربا میکنی این طبعیه را پس ربا کرد
اعرابی او را و میدید در صحرا از روی خوشحالی و میزد و پانیهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمد رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و برای فرود آمدن بودند پس آهوا
نزد آنحضرت آمد آنحضرت او را دو شید و هم را سیر ساخت که مقدار سیصد کس و در این واقع که مولی آنحضرت بود
فرمود که این مالکها پس رافع او را بر بست بعد از ساعتی دیدند که رفته است فرمود ان الذین جار بها و هولاء
ذو سب بها و از آنجمله است کلام حمار روایت کرده است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حصار
را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار
تعالی از نسل جده من شصت گار و سوار شده است آنرا هیچ کی بر میخیزد من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نماند
است از نسل جده من چنین نیست از اینیا کسی جز تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می
تفریم حمار در سواری او و بود آن یهودی که گرسنه میداشت لشکر مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یغفور باشد
و بود یغفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و بطلب او را
می آمد یغفور بر در میگوید که را بر خبر چون بیرون آمد صاحب در اشارت میکرد که حاجت کن رسول خدا که ترا می
و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یغفور چاهی که مرابی اسم بن السمان بود افکنده خود را در آنجا کشته
جزع و فرغ بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم زمین بابت تسبیح الله تعلق او بسینه که در میان او
در افتاده و راه گم کرده بود و گشت او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را بشکر و این بجزه

کلام

کلام

تفسیر